

جریان شناسی باطل در قیام عاشورا

نویسنده: دکتر سید علیرضا واسعی*

چکیده

جریان باطل به عنوان نقیض حق، در نیم قرن اولیه ی اسلامی، به رغم تلاش و کوششی که پیامبر اسلام (ص) برای از بین بردن آن به کار بسته بود، پدیدار گشت و آهسته آهسته به معارضه با حق پرداخت تا آنجا که برای بسیاری از مردم بازشناسی آن دو از یکدیگر آسان نبود؛ ظهور دین دنیایی، حکومت موروثی، سنت های جاهلی، رفتارهای غیر دینمدارانه و شمایی تحریف شده از حقیقت، صورت هایی از آن بود که در کالبد زمانه نفوذ کرد بی آنکه واکنش مردم دیندار را به دنبال داشته باشد. امام حسین (ع) به عنوان پیشوای مسلمانان به منظور شناسایی باطل به مردم، به بیان شاخصه های آن روی کرد تا با روشن سازی آن، انسان ها را از گرایش به آن باز دارد و راه حقیقت را به آنان نشان دهد. او با طرح اصل بنیادی امر به معروف و نهی از منکر، و در پرتو آن چهره های گوناگون باطل را به تصویر کشید و از مردم خواست تا با شناخت آن ها مسیر صحیح زندگی را برگزینند. او هر چند خود در این راه هزینه های بسیاری پرداخت، توانست هیمنه ی باطل را که در حکومت یزید اموی تبلور یافته بود، در هم شکند و تا حد چشمگیری از پیشرفت باطل جلوگیری کند. این مقال در صدد است تا با بیان شاخصه های باطل، و علت ایجاد آن در زندگی آدمی، قیام امام را بازخوانی کند.

کلید واژه ها:

جریان باطل، حق و حقیقت، قیام عاشورا، امام حسین (ع)، امر به معروف، نهی از منکر، اصلاح.

جستجویی در سخنان بر جای مانده از امام حسین (ع) که در بیان چرایی انقلاب و قیام اوست، انسان را با ایجاد پدیده ای در تاریخ اسلام روبرو می کند که از آن با عنوان باطل یاد می شود. اینکه به راستی باطل چیست و چه شاخصه هایی دارد و بروز و ظهور آن در حیات آدمیان چگونه و تابع چه عواملی است و برای رفع و محو آن چه باید کرد، پرسش های اساسی اند که خود پژوهش های مستقلی را طلب می کند؛ اما آنچه در این نوشتار پی گیری می شود فرایند جان گرفتن عنصر باطل در گذر تاریخ نیم قرن اولیه ی اسلامی و موجبت آن در پیدایی قیام عاشورا است؛ باطلی که البته در چهره هایی بروز یافته و اساساً بعثت پیامبران و رسول گرامی اسلام از بین بردن آن و بر کرسی نشاندن حق بود؛ اما هنوز دیر زمانی از دوران پیامبر نگذشته بود که از نو جوانه زد و دامن گسترد و حتی دین را تحت سیطره ی خویش درآورد و امام حسین به حکم دین داری و به عنوان کسی که از سوی خداوند پیشوایی امت و صلاحیت تفسیر و تبیین دین و بالتبع حفظ و صیانت شریعت بر دوشش نهاده شده بود، در پی شناسایی و از بین بردن آن برآمد و در راه تحقق هدف خویش از هیچ امری فروگذار نکرد. بنابراین پرسش اصلی مقاله آن است که جریان باطل در تاریخ منتهی به دوران امام حسین (ع) در چه صورت هایی تبلور یافته و آن حضرت در مقابل آن چه واکنشی داشته است؟ البته روشن است که پاسخ گویی به این سؤال، خود طرح پرسش های فرعی و پرداختن به پاره ای از مباحث دیگر را می طلبد که به آن ها اشاره خواهد شد.

انگیزه ی قیام امام حسین (ع)

درباره ی هدف و انگیزه ی امام از دیرباز گفتگوهای بسیار در گرفته و هر کسی از منظری به فهم و شناسایی آن روی کرده است، اما بی تردید یکی از علت های اصلی آن مبارزه با «باطل» و احیای حق بود، چنان که آن حضرت خود در جاهای مختلفی به آن اشاره کرده است. او در منطقه ی ذو حسم، در خطبه ای انگیزه ی خویش را پس از حمد و ثنای خداوند چنین بیان می کند: انه قد نزل من الامر قد ترون و ان الدنيا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها و استمرت جدا فلم یبق منها بلا کصبابه الاناء و خسیس عیش المرعی الوبیل الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله فانی لاری الموت الا سعاده و لا حیاه مع الظالمین الا برما (طبری، ج ۴، بی تا، ص ۳۰۵ و ابن عساکر، ج ۱۴، ۱۴۱۵ ق، ص ۲۱۸)؛ به راستی که پیشامد ما همین است که می بینید، اوضاع زمان دگرگون شده و زشتی ها آشکار و

نیکی ها و معروف آن رخت بر بسته است و هم چنان ادامه دارد و از فضایل انسانی جز اندکی مانند قطرات مانده در ته ظرف چیزی نمانده است؛ مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند... آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد؟ به راستی شایسته است که در چنین محیط ننگین شخص باایمان و بافضیلت، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد. من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم.

این سخن امام که از سوی شیعه و سنی مورد تأیید است و کسی در صحت انتساب آن به وی تردیدی روا نداشته، به صراحت از تاریکی و ظلمتی گفتگو می کند که در پی بی توجهی به حق و جلوه شدن باطل پیدا شده است؛ وضعیتی که برای اصلاح آن، از منظر آن حضرت فدا کردن جان تجویز و بلکه لازم می شود. به راستی چه پیش آمد که امام به این گونه زبان به اعتراض گشود و از رواج یافتن آن نالید و باطلی که او از آن سخن گفت، چیست؟

پیش از آن که به پاسخ پرسش فوق بپردازیم، لازم است که به کوتاهی درباره معنای باطل و ویژگی های آن سخن به میان آید تا در فهم مراد امام تفاهمی حاصل شود.

مفهوم شناسی باطل

باطل که در ادبیات فارسی به معنای بیهوده، بی فایده، منفی، لغو، دروغ و ناراست به کار می رود، در زبان عربی، نقیض حق است (جوهری، ج ۴، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۶۳۵) و بر این اساس فهم معنای آن با دریافت معنای حق پیوندی وثیق دارد. در تعریف حق گفته اند: چیزی که لازم و واجب است (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۶)؛ یعنی در جهت کمال آدمی و سامان یابی جامعه ی متعالی انسانی ضروری است و در مقابل، باطل چیزی است که موجب بازدارندگی از تعالی و کمال می گردد و پیدایی آن در زندگی بشر ظلمت و گمراهی را به دنبال دارد و شاید بر همین مبناست که در روایتی از ابن عباس آمده است که مراد از لاتلبسوا الحق بالباطل (قرآن کریم، بقره، ۴۲) آن است که راستی را با کذب و ناراستی در نیامیزید (طبری، ج ۱، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۶۳). بنابراین باطل امری بی پایه و بیهوده است که پیروی از آن موجب انحطاط و انحراف می گردد و در بستر اندیشه اسلامی باطل را می توان بر مجموعه افکار ناراست در مقایسه با اسلام دانست.

در قرآن کریم بارها از این واژه سخن به میان آمده است که با بررسی آن ها می توان به معنا و مهم ترین ویژگی های آن دست یافت؛ معنایی چون: پوچی، بی اساسی، سستی، انحراف زایی و انحطاط آفرینی، و ویژگی هایی چون:

۱. تعلق اراده ی خداوندی بر از بین بردن باطل و بر کرسی نشاندن حق (قرآن کریم، انفال، ۸)؛

۲. از بین رفتنی بودن باطل و ماندگاری و غلبه ی حق (همان، اسراء، ۸۰ و انبیاء ۱۷)؛

۳. حق بودن خداوند و آنچه با اوست و باطل بودن غیر او (همان، حج، ۶۲)؛

۴. حق بودن قرآن و عدم ورود باطل به آن (همان، فصلت، ۴۲)؛

۵. پیروی کافران از باطل و مؤمنان از حق (همان، محمد، ۳)؛

۶. متشدد و پراکنده ساز، و متفرق و جدایی افکن بودن باطل و واحد بودن حق که پراکندگی و تفرقه در آن راه ندارد (طباطبایی، ج ۱، بی تا، ص ۴۲ و ج ۲، ص ۳۴۶)؛

۷. غالب بودن حق در دنیا هم در ظاهر و هم در باطل، و موقتی و زودگذر و اعتباری بودن باطل (همان، ج ۲، ص ۱۸۷).

بر این اساس، چنان که آمد، آنچه از داده های قرآنی برمی آید مذمت باطل و ضرورت دوری گزینی از آن و البته تشویق و ترغیب به پیروی از حق است و روشن است که کاربست این دستور الهی موقعی امکان می یابد که راه شناخت حق و باطل دانسته شود و برای شناخت آن ها در جامعه ی بشری، باید ملاک ها و شاخص هایی را به دست آورد که صد البته تنها در پرتو داده های و حیانی اصطیادپذیر است.

بحث از حق و باطل، به تعبیر مرحوم مطهری در دو حوزه و قلمرو مطرح است: ۱. در جهان هستی که گفتگویی در باب حقانیت نظام هستی و هدفداری یا پوچی و بطلان آن است؛ ۲. در جامعه و تاریخ که بحثی در چگونگی سرشت آدمی؛ حق خواهی یا باطل جوئی وی است (مطهری، ۱۳۶۵، ج ۹ به بعد). هر یک از این دو حوزه مطالعات مربوط به خود را طلب می کند و ما در اینجا به قلمرو دوم پا می گذاریم تا نشان دهیم که باطل چگونه در زندگی مسلمانان راه یافت و فربه شد و توانست در لباس حق خودنمایی کند؟

جریان شناسی باطل

با اینکه برابر متون دینی، آدمی بر سرشتی پاک و فطرتی خدایی آفریده شده است (قرآن کریم، روم، ۳۰) و این خانواده و جامعه ی اویند که وی را به گمراهی و انحراف می کشانند (طوسی، ج ۳، ۱۴۱۱ ق، ص ۵۹۱ و حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷۰)، تردیدی نیست که قوای نفسانی و غریزی موجود در نهاد انسان و نیز شهوت و غضب او، و سازگاری آن ها با طبیعت حیوانی، همیشه او را در معرض گرایش به باطل قرار داده است و به بیراهه روی متمایل می سازد. به تعبیر مولوی، انسان در کشاکش میان دو قوه ی آسمانی و زمینی و مجادله ی عقل و نفس قرار دارد؛ او به مانند مجنون است که در سودای وصال لیلی بر شتری سوار است که خود سودای دیدار فرزندش را دارد و این مرکب به محض غفلت مجنون سر برگردانده و به سوی بچه اش می رود.

هم چو مجنون اند و چون ناقه ش یقین

می کشد آن پیش و این واپس بکین

میل مجنون پیش آن لیلی روان

میل ناقه پس پی کره دوان

یک دم ار مجنون ز خود غافل بدی

ناقه گردیدی و واپس آمدی...

آنک او باشد مراقب عقل بود

عقل را سودای لیلی در ربود

لیک ناقه بس مراقب بود و چست

چون بدیدی او مهار خویش سست

فهم کردی زو که غافل گشت و دنگ

رو سپس کردی به کره بی درنگ

چون به خود باز آمدی دیدی ز جا

کو سپس رفتست بس فرسنگ ها...

(مولوی، دفتر ۴، ۱۳۶۳ش، صص ۳۶۸ و ۳۶۹) و در جای دیگر بر اساس حدیثی از نبی اکرم که آفریده های عالم را بر سه دسته ی فرشتگان و بهائم و بنی آدم دانسته است، در خصوص دسته ی سوم می گوید:

این سوم هست آدمی زاد و بشر

نیم او زافرشته و نیمیش خر

نیم خر خود مایل سفلی بود

نیم دیگر مایل عقلی (علوی) بود

آن دو قوه آسوده از جنگ و حراب

وین بشر با دو مخالف در عذاب (همان، ص ۳۶۶)

و در جایی دیگر روشن تر به وجود قوای نفسانی اشاره می کند و با تشبیه آن به اژدهایی که از غم و بی آلتی ساکت و آرام است، آدمی را از بی توجهی به آن برحذر می دارد و می گوید:

نفتست اژدرهاست او کی مرده است

از غم و بی آلتی افسرده است

گر بیابد آلت او

که به امر او همی رفت آب جو

آنکه او بنیاد فرعونى کند

راه صد موسی و صد هارون زند

(همان، دفتر ۳، ص ۶۰).

واقعیت آن است که طبع انسانی به نفسانیات و شهوات گرایشی بیشتر دارد، به همین دلیل خداوند بزرگ برای هدایت و راهنمایی بشر پیامبرانی را برانگیخت تا انسان ها را از افتادن در ورطه ی باطل دستگیری کنند و به آنان راه صحیح زیستن را بیاموزند و به فرموده ی امام علی (ع) «و خدای سبحان از فرزندان آدم پیامبران را برگزید و هر یک به زبان وحی پیمان او را شنید که امانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند و این هنگامی بود که بیشتر آفریدگان از فطرت خویش بگردیدند و طومار عهد در نور دیدند، حق او را نشناختند و برابر او خدایانی ساختند، شیطان ها آنان را از خداشناسی به گمراهی کشیدند و پیوندشان را با پرستش خدا بریدند. پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله ی آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق الست بگزارند و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند. با حجت و تبلیغ چراغ معرفتشان را بیفروزند تا به آیت های خدا چشم دوزند» (نه البلاغه، خ ۱، ۶). امام تصریح می کند که بیشتر آدمیان به رغم وجود فطرت پاک و پیمان ازلی، لجام خویش به دست شیطان سپرده و به گمراهی کشیده می شوند. رابطه ی آنان با خدا و هستی، به عنوان نماد حق بریده است و به خدایان باطل روی می کنند و اینجاست که خداوند از سر لطف، باز پیامبری را می فرستد؛ و به این گونه آخرین رسول خدا مبعوث گردید.

پیامبر اسلام راهنمای حق

در میان پیامبران بزرگ الهی، محمد (ص) بیش از همه در شناساندن حق کوشید. او در دوره و جامعه ای مبعوث گردید که باز به تعبیر امام علی (ع) در خطاب به عربان فرمود: و انتم معشر العرب علی شر دین و فی شر دار منیخون بین حجاره خشن و حیات صم، تشریبون الکدر و تأکلون العشب و تسفکون دمائکم و تقطعون ارحامکم. الاصلنام فیکم منصوبه و الاثام بکم معصوبه. آن هنگام شما ای مردم عرب، بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستان های ناهموار، همنشینانتان گرزها مارهای زهردار. آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلوآزار. خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان. بتهاتان همه جا بر پا، پای تا سر آلوده به خطا (همان، خ ۳۶، ۲۶). و نیز می فرماید: خداوند او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند و مردمان در خوابی دراز می غنودند، اسب فتنه در جولان، کارها پریشان، آتش جنگ ها فروزان، جهان تیره، فریب دنیا بر همه چیره، باغ آن افسرده، برگ آن زرد و پژمرده، از میوه اش نومید، آبش در دل زمین ناپدید، نشانه های رستگاری ناپیدا، علامت های گمراهی هویدا، دنیا با مردم خود ناخوشرویی،

و با خواهنده ی خویش ترش ابروی، بارش محنت و آزار، خوردنی آن مردار، درونش بیم، برونش تیغ مرگبار، پس بندگان خدا عبرت گیرید (همان، خ ۸۹، ۷۲).

سخنان امام به روشنی تصویری از عهد پیامبر را نشان می دهد که به راستی مردم از نظر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و معیشتی در چه وضعیت بحرانی قرار داشتند و خداوند با ارسال رسول، راه راست و حقیقت را به آنان نمایاند و آنان را به سوی نور و کمال کشاند. مهم ترین کار رسول خدا آن بود که امید به زندگی و امنیت و آرامش برآمده از ایمان به حقیقت را برای بشر به ارمغان آورد و به او آموخت که ارزش او نه در پیروی کورکورانه از پیشینیان، بلکه ناشی از معرفت و عمل اوست و همه ی آدمیان در این جهت برابرند و در ساختن خویشتن و جامعه مسئول اند. در تعالیم الهی رسول خدا هیچ انسانی بر دیگری ولایت ندارد و این تنها خداست که از چنین حقی برخوردار است و کسی که از سوی او برگزیده می شود؛ بی گمان این دسته از تعالیم والا که در جامعه ی مرده و گمراه عصر بعثت عرضه شد، برای همگان خوشایند و پسندیده نبود؛ به ویژه برای آن دسته از قدرت طلبان و سردمداران که وضع جاهلی مایه ی عزت، لذت و اقتدار ایشان بود و آرامش و آسایش خویش را در آن می یافتند؛ آنانی که در پشت اصنام و اوثنان و دیگر معبودهای ساختگی، به کسب درآمد و تجاوزگری و زورگویی می پرداختند و بر اساس سنت های دیرین و فرهنگ جاهلی، برتری خویش را به توده ی مردم قبولانده و آن را در حد امری اعتقادی درآورده بودند (فارسی، ۱۳۶۱، ص ۵۸) و مردم نیز بر پایه ی اصول و قواعدی برآمده از عصبیت و فتنه و شمشیر و تفاخرهای جاهلی به اطاعت آنان روی داشتند (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۱، ص ۲۸۹).

منافع این دسته از رؤسای عرب که در پرتو تفاخر قبیله ای و برتری نژادی و نیز سیادت اجتماعی قوام یافته بود، با بعثت پیامبر (ص) در معرض خطر جدی قرار گرفت؛ بعثتی که مشحون از تعالیم بنیادین و متعالی چون برابری آدمیان و هم تراز دانستن یکان یکان آنان بود، چنان که پیامبر در حجه الوداع فرمود: ایها الناس، إن ربکم واحد و إن اباکم واحد، کلکم من آدم و آدم من تراب، إن اکرکم عندالله اتقاتکم و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی (خلیلی، ۱۴۲۱، ص ۱۸۶)؛ و نیز فرمود: الناس فی الاسلام سواء... لا تأتونی بأنسابکم و أتونی بأعمالکم (یعقوبی، ج ۲، بی تا، ص ۱۱۰). بی تردید این دسته از سخنان، به اضافه ی دستورهای بسیار دیگر و نیز سیره ی عملی آن حضرت که شالوده های سنت جاهلی را در هم می شکست، برای رؤسا و مدعیان قدرت و دارندگان ثروت و مکنت نامطلوب بود، اما حرکت اسلامی پیامبر (ص)، آهسته آهسته با پیروی روزافزون توده ی مردم قدرتی عظیم یافت و غلبه ی خویش را بر همگان، حتی

رؤسای عرب گستراند؛ آنان که به گونه های مختلف از اسلام و شمشیر آن زخم خورده بودند، به ناچار تحت پرچم آن درآمدند و عنوان مسلمانی یافتند؛ اما همانند آنان که گفتند: ایمان آوردیم، اما خداوند به آنان فهماند تا بگویند که اسلام آورده اند نه ایمان (قرآن مجید، حجرات، ۵۱۷)؛ به اسلام روی کردند و در جمع مسلمانان داخل شدند، ولی دلهاشان آکنده از کینه و خشمی فرو خفته بود و طبعاً مترصد فرصتی که خودنمایی کند. روشن است که برای اینان بازگشت به جاهلیت به صورت آشکارا ممکن نبود و علی القاعده می بایست اهداف خویش را در پوشش اسلام و با ظواهر دینی دنبال می کردند. اینان که در آغاز در پی خنثی سازی حرکت پیامبر برآمده بودند و برای ناکام کردن حضرتش از هیچ عملی چشم نمی پوشیدند، به ناچار در پوشش اسلامی و مزورانه در پی اهداف خود برآمدند. مخالفت ها در گذر زمان شکل بارزتری به خود گرفت تا آنجا که گاه با سرپیچی آشکار خودنمایی می کرد، چنان که وقتی وی در واپسین روزهای حیات خویش، اسامه ی جوان را به فرماندهی سپاهی برای روانه سازی به سوی مؤته برگزید، دسته ای با همه ی تأکیدش بر همراهی فرمانده سر نافرمانی برداشتند (ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۹۶۱)؛ که در نهایت آن حضرت از سر ناچاری و با ناخرسندی پرده از رازی برداشت که حکایت از وجود باورهای جاهلی در اندیشه و جان معترضان داشت. او فرمود که شما در خصوص پدر وی نیز که فردی شایسته بود، چنین بهانه هایی را ساز کرده بودید (متقی هندی، ۱۴۰۹، ص ۵۷۶).

رقابت های قبیله ای، تفاخر نژادی، برتری نسبی، تکبر و خودبزرگ بینی، تحقیر دیگران، منفعت جویی های بی حد و حصر، لذت طلبی های بی اندازه، و در یک کلمه ولایت مطلق بر دیگران. در فاصله ی کوتاهی پس از رحلت پیامبر (ص) از نو سر برآورد، تا آنجا که بر اساس پاره ای از روایات شیعی، مردم پس از آن حضرت، جز دسته ای انگشت شمار مرتد شدند (مفید، الاختصاص، ۱۴۱۴ق، صص ۶ و ۱۰). با همه ی چند و چونی که درباره ی معنا و محتوا، یا سند و صحت این روایات مطرح است، نمی توان حداقل از نوع نگاه شماری از شخصیت های عالم شیعی به وضعیت پس از رحلت پیامبر چشم پوشید.

به هر روی، انحراف و کژاندیشی، اگر نه خیلی سریع، پس از بیست و پنج سال، با همه ی تلاشی که از سوی دردمندان دین دار چون امام علی برای جلوگیری از آن صورت می گرفت (جعفری، ۱۳۶۶، ص ۷۹) به آنجا رسید که آن حضرت به رغم اینکه خلافت را حق مسلم خویش، و خود را شایسته ترین فرد به آن می دانست (نهج البلاغه، خطبه های ۳، ۹ و ۱۰) و در پیش برای به دست آوردن آن تکاپوهایی کرده بود، در برابر تقاضای مصرانه ی مردم، می فرماید: مرا بگذارید و دیگر را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری

می رویم که آن را شیوه هاست و گونه گون رنگ هاست. دل ها برابر آن برجای نمی ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و... من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم. (همان، خطبه ی ۹۲، ص ۸۵) و پس از پذیرش آن، تصریح می کند که تنها بر اساس وظیفه ی دینی به آن روی کرده است (همان، خطبه ی ۳، ص ۱۱). به راستی انحرافی که در این دوره ی کوتاه پس از رحلت پیامبر در جامعه ی اسلامی پدید آمده بود، برای انسان مؤمن تحمل پذیر نبود؛ چنان که شورش مردم و به دنبال آن قتل عثمان پیامد کوچک آن است؛ قتل عثمان یک سوء قصد ساده ای که فردی به منظور انعکاس شکایت های شخصی مرتکب شود، آن چنان که درباره ی مرگ عمر شد، نبود. قتل عثمان نتیجه ی انقلاب همگانی فقر، نارضایتی، سرکوبی، سرکوبی مردم محروم علیه استیلا ی اقتصادی، سیاسی و فئودالی خاندان قدیمی اشرافی بود؛ مردمی که اندیشه ی مذهبی بیشتری داشتند، انقلاب کردند تا از ایدئال های عدالت و مساوات اقتصادی و اجتماعی اسلامی که قرآن کریم تعلیم می دهد و پیامبر آن را اجرا کرد و ابوبکر و عمر هم تا حدی با مواظبت آن را برقرار ساختند، پاسداری کنند (جعفری، ۱۳۶۶، ص ۱۱۱).

دوران کوتاه خلافت امام علی (ع) از ناحیه ی سه طیف با سه جنگ داخلی روبرو گردید که هر یک نمادی از بازگشت به عصر پیش از اسلام بود؛ نبرد جمل یا ناکثین که ناشی از رقابت جاهلی وراثت قدرت در پرتو خون خواهی عثمان بود و نبرد صفین یا قاسطین که ریشه در جهالت برتری نسبی امویان بر هاشمیان در پرتو همان بهانه داشت و نبرد نهروان یا مارقین که در سطحی نگری جاهلانه ریشه داشت؛ سه عنصر باطلی که اسلام آمده بود تا آن ها را از میان بردارد، اما این گونه سر برآورد و انتقام خون عثمان، برای اینان (عایشه، طلحه، زبیر و نیز بعد از آن معاویه) بهانه ای بود تا جلوی تلاش های گروه زاهد و پرهیزگار و مورد حمایت طبقه پایین جامعه که علی مظهر و نماینده ی ایشان محسوب می شد، را برای حکمرانی بر مردم بگیرد، چون ظهور این گروه ها خطر واقعی برای اشرافیت مکه بود که با پیروزی محمد (ص) و مفهوم جامعه ی او منکوب شده بود (جعفری، ۱۳۶۶، ش، ص ۱۱۸). این عناصر باطل با شهادت امام علی (ع) جانی مضاعف یافت.

امام حسن (ع) که پس از پدرش به عنوان شایسته ترین فرد از سلاله ی رسول خدا، به خلافت رسیده بود، در تنگنای پدید آمده با جریان فوق به سردمداری معاویه که در پی داستان حکمیت مشروعیتی به دست آورده بود، به ناچار با انعقاد پیمان صلحی به منظور حفظ دماء مسلمانان از کار کناره گرفت (واسعی، ۱۳۸۳،

ص ۴۳ به بعد). صلح نامه حاوی نکات ارزشمندی است؛ از آن جمله اینکه معاویه باید بر اساس کتاب خدا، سنت رسول الله و شیوه ی خلفای راشدین حکم براند و هیچ کس را به خلافت پس از خود منصوب یا انتخاب نکند و انتخاب آن را به شورای مسلمانان واگذارد و مردم در هر جایی از سرزمین خداوند که باشند به حال صلح و صفا وا گذاشته شوند و امنیت و صلح زندگی، مال، زنان و فرزندان اصحاب و پیروان علی (ع) را تضمین کند (ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲ به بعد). به این طریق معاویه رسماً به خلافت مسلمانان رسید، اما قدرت باطل و پیدایی زمینه های مساعد اجتماعی و فرهنگی آن که بیشتر زاده ی تلاش های سیاست مدارانه خود او بود، آشکارا وی را در شکستن پیمان جسارت بخشید و بی آنکه به هیچ یک از مفاد آن پای بند باشد به اعمال قدرت پرداخت و دیگر کسی را یارای مخالفت با او و ممانعت از زشت کاری هایش نبود. او بیست سال به شیوه ی سلاطین بر مردم حکم راند و به این گونه جامعه ی اسلامی در سیطره ی اقتدار نماد باطل قرار گرفت؛ باطلی که از آخرین روزهای حیات پیامبر (ص) آغاز شده، در عهد خلفای اولیه به ویژه زمان عمر ریشه یافته (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۷۵) و هم اکنون به درختی تنومند بدل گردیده بود و ریشه کن کردن و واژگون سازی آن جز به هزینه ای بس سنگین فرا چنگ آمدنی نبود.

در اینجا مناسب است به تصویری که جرجی زیدان از معاویه و زمان او ارائه کرده اشاره شود. او می نویسد که معاویه، پدرش و برادرش از همه کس بیشتر با پیشرفت اسلام مخالفت کردند و فقط در سال هشتم، بعد از فتح مکه و از روی ناچاری، مسلمان شدند؛ چون از پیروزی در برابر پیشرفت اسلام نومید شدند و راهی جز مسلمان شدن نداشتند. پیامبر نیز برای خوشدل کردنشان، مساعدت های ویژه ای به آنان کرد. طمع ورزی معاویه و چشم داشت او به مقام خلافت ناشی از اختلاف های دیرین اموی و هاشمی بود و برای رسیدن به آن از ارتکاب هیچ عملی خودداری نمی کرد و به هر ترفندی روی می کرد تا به آن دست یابد. او مردان سیاست مدار را با جاه و مال فریفت و پس از دست یافتن به قدرت تعصب عربی را زنده کرد و عرب را بر عجم برتری داد تا آنجا که از نماز خواندن در پشت سر غیر عرب اکراه داشتند و خود را از دیگران با شرف تر می دانستند و حتی از وصلت با غیر عرب ابراز ناخوشی می کردند. تعصبات جاهلی سر بر آورد و ارزش های اسلامی زیر پا نهاده شد (زیدان، ۱۳۳۶ ش، ص ۶۳ به بعد).

امام حسین در آزمون بیعت

معاویه که برخلاف عهدنامه و نیز سنت اسلامی، فرزندش یزید را که نماینده ی واقعی شیوه ی زندگی معمول جوانان پیش از اسلام بود و طبعاً در جامعه از هیچ گونه احترامی برخوردار نبود، پس از شهادت امام حسن (ع) به ولایت عهدی برگزیده بود و چون خود به سال ۶۰ هجری درگذشت، او برابر سنتی جاهلی بر سر کار آمد (حتی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۷) و به این گونه جریان باطل به صورت علنی بنای خویش را بر روی پایه های اسلام؛ یعنی خلافت مشروع مسلمانان، قرار داد. بدیهی بود که امام حسین (ع) از چنین امری به شدت ناخرسند و خشمگین باشد، از آن رو که دستاورد بزرگ رسالت را بر تاراج می دید و طبعاً هر گونه همراهی این جریان از دید وی خیانتی آشکار به دیانت اسلامی به شمار می رفت، از این رو هنگامی که از طرف حاکم مدینه برای بیعت با یزید فراخوانده شد، صریحاً عدم همراهی و سازگاری خویش را با برشمردن شاخصه های باطل، اعلام می کند و می فرماید: انا اهل بیت النبوه... و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحترمه، معطن بالفسق، مثلی لا یبایع مثله (کوفی، ج ۵، ۱۴۱۱، ص ۱۴). یزید اولین خلیفه ای در اسلام بود که در ملاً عام شراب می نوشید و کثیف ترین اعمال جنسی را مرتکب می شد. اکثر اوقات خود را به خوشگذرانی با ساز و چنگ و آوازخوانی و سرگرم کردن با میمون ها و سگ های شکاری می گذراند (جعفری، ۱۳۶۶، ص ۲۰۷). به تعبیر مرحوم مطهری، یکی از چیزهایی که امام حسین با آن مواجه بود تقاضای بیعت با یزید بن معاویه ای بود که گذشته از همه ی مفاسد، دو مفسده ی ویژه در بیعت با او بود؛ یکی اینکه بیعت با او تثبیت خلافت موروثی بود، یعنی مسئله خلافت یک فرد مطرح نبود، بلکه خلافت موروثی مطرح بود. مفسده ی دوم مربوط به شخصیت خاص یزید بود که وضع آن زمان را از هر زمان دیگر متمایز می کرد. او نه تنها مرد فاسق و فاجری بود، بلکه متظاهر و متجاهر به فسق بود و شایستگی سیاسی هم نداشت... معاویه هم شاید شراب می خورد؛ ولی تاریخ نشان نمی دهد که او در یک مجلس علنی شراب خورده باشد یا در حالت مستی وارد مجلس شده باشد؛ در حالی که یزید علناً در مجلس رسمی شراب می خورد؛ مست لایعقل می شد و شروع می کرد به یاوه سرایی. تمام مورخان نوشته اند که این مرد میمون باز و یوزباز بود (مطهری، ۱۳۶۷، صص ۲۱ و ۲۲).

پس روی کار آمدن یزید، آغاز دوباره ای بود که تا این زمان بی سابقه بود و به طور طبیعی سکوت یا همراهی آن مهر تأیید بر جریان باطل از پیش طراحی شده بود. امام در مواجهه با این جریان می کوشد تا در هر فرصت پیش آمده، با بیان نمودهای باطل، به افشای آن پردازد.

شاخصه های باطل

چنان که اشاره شد آنچه موجب قیام امام حسین (ع) گردید، یا بیش از همه در قیام آن حضرت نقش آفرید، ضرورت اصلاح جامعه ی اسلامی و احیای سنت های دینی بود؛ ارزش هایی که با قدرت یابی و خودنمایی بیش از حد جریان باطل، به محاق رفته بود. نمودهای باطل در کلام امام چنین بروز یافته است:

۱. تجری در مقابل شریعت اسلامی؛ اسلام دین برتر و برای ساختن زندگی برین است و به این منظور شریعتی را پایه نهاد که تنها در پرتو عمل و پای بندی به آن دین داری انسان محقق می گردد. این شریعت حاوی مجموعه ی دستورهایی است که تمامی حوزه های فردی و اجتماعی انسان ها را پوشش می دهد و در قرآن کریم و سنت نبوی احکامی بسیار برای تبیین آن آمده است. آنان که به راستی و صادقانه به خدا و پیامبرش ایمان نداشتند، از همان آغاز کوشیدند تا به گونه هایی از محدودیت و سختی شریعت خود را بیرون کشند و به رهایی حیوان گونه راه یابند. این حرکت آهسته آهسته مورد پذیرش جامعه، به ویژه مردمی که دوران حیات پیامبر و حتی جانشینان آن حضرت را به لحاظ کم سنی یا دور بودن از مرکز دیانت اسلامی درک نکرده بودند، واقع می شد. امام حسین (ع) با تأکید بر ضرورت حفظ ظواهر اسلامی، از یزید به عنوان فردی که نسبت به احکام اسلامی تقیدی ندارد، یاد می کند و با ذکر مواردی می کوشد تا علت عدم بیعت و همراهی خویش را با وی بیان دارد و در ضمن آن به قاعده ای کلی اشاره کرد و فرمود که هر انسانی چون من، با فردی چون وی بیعت نخواهد کرد (راسم، ۱۴۱۸، ص ۷۷). امام از اینکه می دید در جامعه ی اسلامی فردی متکفل امور مسلمانان می شود که آشکارا ارزش های دینی را به سخره می گیرد، سخت عذاب می کشید و طبعاً نمی توانست در مقابل آن سکوت کند.

۲. حرمت شکنی و مخالفت آشکار با سنت رسول خدا؛ سنت اسلامی آمیزه ای از قوانین، احکام و آیین هایی است که طی بیست و سه سال بر پیامبر (ص) نازل گردید و با سیره و گفتار حضرتش تفسیر و معنا یافت و توانست بر سنت جاهلی غلبه یابد و انسان را از آن رو که انسان است، از حضيض ذلت بر فراز عزت بکشاند؛ و این اصل چنان که آمد، برای همگان خوشایندی نداشت؛ چون اینان از برتر شماری خویش و به بردگی کشاندن دیگران و نیز کام روایی افراطی خرسندتر بودند، از این رو به گونه هایی می کوشیدند تا سنت الهی را نادیده بگیرند و به مخالفت با آن برخیزند. امام در سخنی از پیامبر (ص) چنین می گوید: مردم، پیامبر خدا فرمود هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال می نماید

و پیمان الهی را در هم می شکند، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده است؛ در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین ستمگری با عمل یا گفتار خویش اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که چنین فردی را به محل همان طغیانگر و آتش جهنم داخل کند. مردم، آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده اند (ابن اثیر، ج ۴، ۱۳۸۶، ص ۴۸). این جریان هر چند از پیش آغاز شده بود، به رسوایی این دوران نبود، چون در بدترین دوره ی انحطاط اسلامی که عهد معاویه باشد، هم اعتقاد مذهبی هر چند کم رنگ در او وجود داشت و هم به ظاهر هم که بود می کوشید تا رفتار اجتماعی خود را با موازین دینی هم سو نشان دهد و عروبت جاهلی خویش را کتمان کند، اما یزید نه تنها به سنت های اسلامی باور نداشت، در ظاهر نیز به تمسخر آن می پرداخت. این مطلب را می توان از نمونه هایی نظیر وقتی که او در زمان حکومت پدرش در موسم حج به مکه آمد و به طور بسیار بدی از خوردن شراب مسموم شد، به دست آورد. در این هنگام اتفاقاً ابن عباس و امام حسین از کنار او گذشتند. یزید با بی شرمی از نوکرش خواست تا شراب را به امام تعارف کند و اصرار داشت که آن را بنوشد و وقتی آن حضرت با عصبانیت امتناع کرد و برخاست برود، یزید با حالت مستی به آوازه خوانی پرداخت (جعفری، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۴۱).

۳. عهدشکنی و عدم پای بندی به پیمان؛ وفای به عهد از دستوره های دیانت اسلامی و نشان دین داری و ایمان آدمیان است که حتی در جوانمردی عرب پیش از اسلام نیز ریشه داشته است، اما از زمان معاویه آشکارا زیر پا نهاده شد و اینکه وی برخلاف صریح آیه ی قرآن که مردم را به وفای عهد (قرآن کریم، مائده، ۱) فرا خوانده است، پیمان نامه ی صلح با امام حسن (ع) را در مقابل جمعیت مسلمانان زیر پا می گذارد (اصفهانی، ۱۳۸۵ق، ص ۶۹ و ابن ابی الحدید، ج ۴، ۱۹۶۱، ص ۱۶)؛ بی آنکه کسی متعرض او گردد و برخلاف همان پیمان نامه که عهد کرده بود تا برای پس از خویش کسی را جانشین نکند و انتخاب خلیفه را به شورا واگذارد (بلاذری، ج ۲، ۱۳۹۴ق، ص ۳۸۶) و طبق نقلی دیگر متعهد شده بود تا در صورت زنده بودن امام حسین (ع)، خلافت را به او واگذار کند (ابن اعثم، ج ۵، ۱۴۱۱ ث، ص ۱۴) پس از شهادت امام حسن (ع) برای فرزند خود یزید که فردی ناشایست، ناراست و بی تجربه بود، به ولایت عهدی بیعت گرفت (یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸ و ذهبی، ج ۴، ۱۴۰۷، ص ۲۲) و امام حسین (ع) چنین انحرافی را در جامعه ی اسلامی مشاهده می کرد و طبعاً مترصد فرصتی بود تا در عین پای بندی به پیمان برادر (مفید، ج

۲، ۱۴۱۴ ق، صص ۲۹ و ۳۰ دینوری، ۱۹۶۰، ص ۲۶۹) از رشد باطل جلوگیری نماید و مردم را به پیشوایی شایسته رهنمون شود؛ از همین رو در پاسخ مروان بن حکم که از امام خواسته بود تا با یزید بیعت کند، می فرماید: انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید (کوفی، ج ۵، ۱۴۱۱، ص ۱۷ و ابن طاووس، ۱۴۱۷، ص ۱۸) و در نامه ی خویش به مردم کوفه می نویسد به خدا سوگند پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نماید و راه قسط و عدل را پیشه سازد و از حق پیروی کند و وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند (ابومخنف، ابی تام، ص ۱۷ و ابن خلدون، ج ۳، ۱۳۹۱، ص ۲۲). عهدشکنی در سراسر حکومت معاویه ادامه داشت، او بر خلاف پیمان دستور به سب و لعن امام علی (ع) داد و اصحاب وی را به آزار و شکنجه گرفت و افرادی بسیار را به شهادت رساند؛ یزید نیز در ادامه ی همین مسیر پیش می رفت.

۴. بازیچه شدن دین؛ دین، روش زندگی متعالی را است و بی گمان تنها با پیروی از داده های آن است که می توان به سعادت و فضیلت دست یافت، اما آن گاه که به انحراف کشیده شود و ابزار و بهانه ای برای اعمال خواسته های پلید دنیایی گردد، نه تنها راه سعادت را پیش روی انسان نمی گذارد، بلکه او را به گمراهی فرا می خواند. جریان باطل، ترسیم مسیری به ظاهر دینی در کنار حقیقت اسلام بود که صد البته برای همگان فهم آن آسان نبود. آنچه از پس رحلت پیامبر (ص) از سوی «الطلقا» ** دنبال شد و در گذر زمان، به ویژه برای مردم دیار شام که خود مسلمان شده ی دست همین گروه بوده اند، با اسلام راستین برابر انگاشته شد، ظاهری منحرف از اسلام واقعی بود که با هر عملی سازگاری داشت و شاید به همین علت بود که پیامبر (ص) در کلامی پیش گویانه در اشاره به معاویه فرموده بود که این مرد به زودی امارت را طلب می کند، پس هر گاه چنین کرد، شکمش را بدرید (مغربی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۷)؛ و بر همین اساس امام حسین (ع) می فرماید که چون مردم با دیدن معاویه بر منبر پیامبر (ص) فرمان آن حضرت را عملی نکردند، خداوند آنان را به یزید فاسق مبتلا ساخت (نجمی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۸).

به واقع آنچه رسول خدا را به چنین نگاهی کشانده بود، خصومت های پیشین و رقابت های قدرت طلبانه ی امویان علیه هاشمیان نبود؛ بلکه علم آن حضرت به بازیگری خاندان ابوسفیان با دین بود که بزرگ ترین خطر برای رسالت نبوی به شمار می آمد. چنان که امام حسین (ع) در اشاره به دین حاکم به صراحت می فرماید که الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معایشهم (مجلسی، ج ۴۴، ۱۴۰۳ق، ص ۳۸۳) مردم بندگان دنیایند و دین مزمزه ی زبانشان است و تا زمانی به آن می پردازند که زندگی شان به

خوشی و آسایش برسد. این نوع دیانت و دین داری روشی برای سلطه گری بیشتر و اعمال ستم آسان تر است که با اصل دین فاصله ها دارد. در این دین است که کشته شدن امام خواست خدا، و اعمال یزید موجه می گردد.

۵. ظهور بدعت و تحریف در دین؛ مبارزه با دین اسلام برای رقیبان، در دوران تثبیت و توسعه ی فرهنگ اسلامی به صورت آشکار امری ناممکن می نمود، اما آسان تر از آن و در عین حال خشی سازی آن یا تهی ساختنش از تأثیرگذاری است که از گذشته آغاز شده و در این زمان گسترش یافته بود. بدعتی که معاویه در انتساب زیادبن ابیه به پدر خود، که در تاریخ از آن به جریان استلحاق یاد می شود، گذاشته بود (ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ۱۹۶۲، ص ۱۸۷) در همان جا ختم نشد، بلکه ایجاد زمینه و امکان دست درازی در دین بود که به تعبیر امام حسین (ع) به تحلیل حرام و تحریم حلال انجامید. امام می فرماید: الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و... احلوا حرام الله و حرما حلال الله و انا احق ممن غیر (طبری، ج ۴، بی تا، ص ۳۰۴). مردم آگاه باشید که اینان گردن به طاعت شیطان نهادند و از اطاعت خدا بیرون رفتند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند. در چنین دوره ای سکوت تأیید باطل و انحراف است.

۶. اوج رقابت های جاهلی؛ تاریخ عرب پیش از اسلام، صحنه ی رقابت بنی هاشم و بنی امیه (ر.ک: مقریزی، ۱۳۶۸ق) بود و پیدایی اسلام در نگاه رقیبان بنی هاشم، حرکتی برای به حاشیه راندن رقیب تلقی گردید و بر اساس همین نگره در پی یافتن فرصتی بودند تا آنچه در پرتو ظهور اسلام و جنگ های زمان پیامبر (ص) متوجه آنان شده بود، با انتقام گیری جبران کنند. این دیدگاه جاهلانه و باطل نه تنها هرگز از ذهن آنان خارج نشد، هر روز شکوفاتر گردید، تا آنجا که یزید با همین نگره به واقعه ی کربلا می نگریست و هنگامی که سر امام حسین (ع) را در پیش رویش گذاشتند با چوبی که در دست داشت بر لب و دندان آن حضرت می زد و شعر عبدالله بن ربیع را زمزمه می کرد که:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید ان لا تشل

فجزینا هم بادر مثلها

و اقمنا میل بدر فاعتدل و...

(ابن طیفور، بی تا، ص ۲۱ و ابن کثیر، ج ۸، ۱۴۰۸ق، ص ۲۲۲). کاش بزرگان من که در بدر حاضر شدند و گزند تیره های قبیله ی خزرج را دیدند امروز در چنین مجلس حاضر بودند و شادمانی می کردند و می گفتند: یزید دستت شل مباد، به آل علی پاداش روز بدر را دادیم و کین خود را از آنان گرفتیم.

در این بیت ها هیچ سخنی از پیغمبر و دین و قرآن در میان نیست؛ آنچه دیده می شود تجدید خاطره ی خون های جاهلی است، خون را به خون شستیم! (شهیدی، ۱۳۵۹ش، ص ۱۸۶) او در ادامه به صراحت به انکار اصل وحی و رسالت می پردازد و می گوید: لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل (طبری، ج ۸، بی تا، ص ۱۸۸)، هاشم یعنی محمد، با ملک و پادشاهی بازی کرده و برای تحکیم قدرت خویش ادعاهایی کرده است و الا نه خبری از غیب آمده و نه وحیی نازل شده است! به این گونه او با بازگشت به عصر پیش از اسلام و تمسک به سنت جاهلی که در مقابل حقیقت اسلام بود، به اعمال حاکمیت و قدرت پرداخت و در چنین فضایی، انسان آگاهی چون امام حسین (ع) چه باید بکند؟

اقدام امام حسین (ع)

امام که به حکم وظیفه ی دینی و الهی هدایت و ارشاد جامعه و مردم را بر عهده دارد، و در اذهان دین داران به عنوان یادگار پیامبر و حافظ سنت او مطرح است، علی القاعده باید به اصلاح امور پردازد و آب از رفته ی اسلام را به مسیر واقعی اش بازگرداند و این امر جز با هزینه ی بسیار و سنگین به دست نمی آید. او می داند که باطل رشد یافته است و لباس حق به تن کرده؛ به آسانی نقاب از چهره کنار نمی زند و برای مردم رخ نمایی نمی کند، از این رو در فرصت های پیش آمده کوشید تا علت و غرض اصلی ناسازگاری و قیام خود را بیان دارد و به مردم بفهماند که تنها برای اصلاح جامعه و احیای سنت رسول خدا به چنین حرکتی دست زده است. او در وصیت نامه ی خود به برادرش محمد بن حنیفه، پس از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (ص) و حق بودن بهشت و جهنم و معاد می فرماید: و من از روی طغیان گری، یا سرپیچی یا فساد و ستمگری از مدینه خارج نشده ام، بلکه هدف من پیدا کردن راه اصلاح در امت جدم رسول خدا است؛ بنابراین قصدم آنست که امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره ی جدم پیامبر و

پدرم علی گام بردارم، پس هر کسی این حق را از من بپذیرد، راه خدا را پذیرفته است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۳۲۹) او هم چنین در کنار قبر پیامبر (ص) می فرماید که خدایا، تو می دانی که من معروف را دوست دارم و منکر را زشت می دارم، پس آنچه رضای تو و خوشنودی رسول تو در آن است را مسئلت دارم (همان، ص ۳۲۸ و امین، ۱۳۳۱ق، ص ۲۷). او بر همین اساس با تأکید می فرماید که حتی اگر در روی زمین هیچ ملجأ و پناهگاهی نیابد، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهد کرد (همانجا) و با تأکید می فرماید که آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود؟ او با این بیان تنها راه رستگاری را در مرگ سعادت‌مندان (شهادت در راه خدا) می داند (ابن عساکر، ج ۱۴، ۱۴۱۵، ص ۲۱۸)، چرا که تنها این طریق امکان عیان سازی چهره ی باطل را میسر می کرد و امام با تمام توان خویش وارد شد و با اینکه می دانست حرکتی که آغاز کرده است به جای سختی کشیده می شود، به رغم اصرار برخی از به ظاهر خیرخواهان مبنی بر عدم همراه کردن زنان و کودکان، همه را با خود برد تا با اسارت آنان و تبلیغ حضورشان، فاجعه ی کربلا را برای همیشه زنده نگاه دارد و باطل را برای همیشه منکوب سازد.

نتیجه

از مجموع مباحث پیش گفته به دست می آید که جامعه ی انحراف یافته ی اسلامی برای بازگشت به مسیری که رسول خدا طراحی کرده بود نیاز به هزینه ی بسیار داشت و امام حسین (ع) با علم به اینکه در افتادن با دستگاه مقتدر حکومت با حداقل امکانات و سپاه موفقیت ظاهری برای او به دنبال ندارد، پا در عرصه ی قیام و مبارزه نهاد تا شاید با اقدام خویش بتواند اندکی از چهره ی اسلام تاریکی زدایی کند و زشتی صورت باطل را به مردم نشان دهد. او در عین حال باور داشت که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است و هم چون کفی بر روی آب، به زودی کنار می رود و حقیقت خود را نشان خواهد داد. او در مواجهه با این جریان که با شاخصه های خود در مصاف با اسلام حقیقی وارد عرصه ی زندگی مسلمانان گردیده بود، جز به پا خواستن و فریاد کردن چاره ای ندید، با اینکه می دانست برای رسیدن به مقصود هزینه هایی بسیار باید پردازد، از این رو به قصد اصلاح جامعه و زدودن غبار انحراف از پیکره ی دین یا نشان دادن چهره ی ناخوشایند باطل وارد میدان شد و در این راه از تمام هستی خویش گذشت و صد البته توانست تا حدی بالا به اهداف خویش دست یابد.

کتابنامه:

قرآن مجید.

نهج البلاغه (۱۳۶۸ش). ترجمه ی سید جعفر شهیدی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.

ابن ابی الحدید، ابوحماد بن هبه الله (۱۹۶۱م). شرح نهج البلاغه. ج ۱۰. تحقیق ابوالفضل ابراهیم. قم: مؤسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر.

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م). الكامل فی التاريخ. ج ۴. بیروت: دار صادر للطباعة و النشر.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۹۱ق/۱۹۷۱م). العبر. ج ۳. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۱۷ق). اللهوف فی قتلی الطفوف. قم: انوار الهدی، چاپ اول.

ابن طیفور، ابوالفضل بن ابی طاهر (بی تا). بلاغات النساء. قم: مکتبه بصیرتی.

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (۱۴۱۵ق). تاریخ مدینه دمشق. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.

ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م). البدایه و النهایه. ج ۸. تحقیق علی شیری. بیروت: داراحیاء التراث العربی. چاپ اول.

ابومخنف، لوط بن یحیی (بی تا). مقتل الحسین (ع). قم: مطبعه العلمیه.

اصفهانى، ابوالفرج (۱۳۸۶ق/۱۹۶۵م). مقاتل الطالبین. تحقیق کاظم المظفر. نجف اشرف: منشورات المکتبه الحیدریه، چاپ دوم.

امین، سید محسن (۱۳۳۱ق). لواعج الاشجان. قم: مطبعه العرفان.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م). انساب الاشراف. ج ۲. تحقیق محمدباقر محمودی. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول.

جعفری، سید حسین محمد (۱۳۶۶ش). تشیع در مسیر تاریخ. ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم.

جعفریان، رسول (۱۳۶۹ش). تاریخ سیاسی اسلام. ج ۳. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). الصحاح. تحقیق احمد عبدالغفور احمد. بیروت: چاپ چهارم. دار العم للملایین.

حتی، فیلیپ (۱۳۶۶ش). تاریخ عرب. ترجمه ی ابوالقاسم پاینده. تهران: آگاه، چاپ دوم.

حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۹ق). تذکره الفقهاء. ج ۹. قم: مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، چاپ اول.

خلیلی، دکتر جواد جعفر (۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م). محاکمات الخفاء و اتباعهم. بیروت: الارشاد للطباعه و النشر. چاپ اول.

دینوری، احمد بن داود (۱۹۶۰). الاخبار الطوال. تحقیق عبدالمنعم عامر. قاهره: داراحیاء الکتب العربی، چاپ اول.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). تاریخ الاسلام. ج ۴. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: چاپ اول.

راسم النفیس، احمد (۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م). الطريق الی مذهب اهل بیت (ع). بیروت: الغدیر للطباعه و النشر. چاپ اول.

زیدان، جرجی (۱۳۶۶ش). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه ی علی جواهر کلام. ج ۴. تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.

شهیدی، سید جعفر (۱۳۵۹ش). قیام حسین (ع). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

طباطبایی، سید محمدحسین (بی تا). تفسیر المیزان. ج ۱. قم: منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). تاریخ الطبری. ج ۴. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم.

(۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م). جامع البیان. ج ۱. تحقیق شیخ خلیل المیس بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). الخلاف. ج ۳. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول.

فارسی، جلال الدین (۱۳۶۱ش). انقلاب تکاملی اسلام. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.

فراهیدی، ابی عبدالرحمن خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). کتاب العین. تحقیق دکتر مهدی مخرومی. تهران: مؤسسه دارالهجره، چاپ دوم.

کوفی، احمد بن اعثم (۱۴۱۱ق). کتاب الفتوح. تحقیق علی شیری. ج ۵. بیروت: دارالاضواء، چاپ اول.

متقی هندی، علاءالدین علی (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م). کنز العمال. ج ۱. تحقیق بکری حیانی. بیروت: مؤسسه الرساله.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). بحار الانوار. مؤسسه ی الوفاء، چاپ دوم.

مطهری، مرتضوی (۱۳۶۵). حق و باطل. تهران: صدرا، چاپ پنجم.

(۱۳۶۷). حماسه حسینی. تهران: صدرا، چاپ هشتم.

مغربی، قاضی نعمان (بی تا). شرح الاخبار. تحقیق سید محمد حسینی جلالی. ج ۲. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

مفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م). الاختصاص. بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر، چاپ دوم.

الارشاد. ج ۲. بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر، چاپ دوم.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۳۶۸ق). النزاع و التخاصم. تحقیق سید علی عاشور. بر اساس چاپ نجف.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳ش). مثنوی معنوی. ج ۲. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

نجمی، محمد صادق (۱۳۶۵ش). سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هفتم.

واسعی، سید علیرضا (۱۳۸۳ش). نگاهی نو به جریان عاشورا. قم: بوستان کتاب، چاپ اول.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا). تاریخ یعقوبی. بیروت: دارصادر.

پی نوشت ها:

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران.

۲. کسانی که پس از فتح مکه به ناچار اسلام آوردند و با همه ی زشت کاری های خویش مورد عفو پیامبر (ص) قرار گرفتند و عنوان «طلقا» یا آزادشدگان یافتند.

منبع:

پور عزت؛ علی اصغر، [بی تا]، عاشورا، انقلاب، انتظار (مجموعه مقالات دومین گنگره سراسری عاشورا پژوهی) جلد اول، [بی جا]، [بی نا].